

مختار نامه عطار نیشابوری
باب دهم: در معانی مختلف که تعلق به روح
دارد

فهرست مطالب

- ۳ شماره ۱: ای بلبل روح بتلامذهای
- ۴ شماره ۲: ای روح! تویی به عقل موصوف آخر
- ۵ شماره ۳: ای مرغ عجب! ستارگان چیه تست
- ۶ شماره ۴: که در غم روزگار و که در قمری
- ۷ شماره ۵: ای جان! چو تو از عالم پیچون آیی
- ۸ شماره ۶: ای روح! درین عالم غربت چونی
- ۹ شماره ۷: ای باز خرد! مباش کمره آخر
- ۱۰ شماره ۸: ای جان شریف! ترک این دنی کیر
- ۱۱ شماره ۹: ای بلبل روح چنبد باشی لکسی

- شماره ۱۰: بر جان و تن بیش بها میکیریم
۱۲
- شماره ۱۱: بابا. نشین که هر دو هدم بودیم
۱۳
- شماره ۱۲: دل را که هزار باره در خون کشمش
۱۴
- شماره ۱۳: ای آن که به قدر برتر از افلاکی
۱۵
- شماره ۱۴: ای آن که در این ره صفتانیش نهایی
۱۶
- شماره ۱۵: چیزی که توئی زین تن مسکین تو نهایی
۱۷
- شماره ۱۶: بندیش که بر زمین نهایی آن که توئی
۱۸
- شماره ۱۷: ای و هم و خیال و حس تو هر هن تو
۱۹
- شماره ۱۸: آن ذات که جسم و جوهرش اسم بود
۲۰
- شماره ۱۹: کرم مرغ دولت کار و روش ساز کند
۲۱

- شماره ۲۰: ای بس که فلک در صف انجم کرد
۲۲
- شماره ۲۱: جانی که به نور حق نذر دامت
۲۳
- شماره ۲۲: جانی که نهفت زنگ دنی اورا
۲۴
- شماره ۲۳: هر دیده که راه بینشانی شناخت
۲۵
- شماره ۲۴: کر نفس تو بملی شود نادانی
۲۶
- شماره ۲۵: ستری که به تو رسد ز خود پنهان دار
۲۷
- شماره ۲۶: در هر دو جهان هر چه عجب داشتای
۲۸
- شماره ۲۷: پنهان گهریست در پس پرده راز
۲۹
- شماره ۲۸: از پرده خود برون شدن عین خطاست
۳۰
- شماره ۲۹: هر چند که کارهای تو بسیار است
۳۱

- شماره ۳۰: هر جان که ز حق حمایتی افتاده‌ست
۳۲
- شماره ۳۱: آنجا که فروغ عالم جان بینی
۳۳
- شماره ۳۲: چون آینه پشت درو شود یکسانت
۳۴
- شماره ۳۳: هر راز که هم پرده جان تو شود
۳۵
- شماره ۳۴: تن از پی کار خویش سرگردان است
۳۶
- شماره ۳۵: کردم ورق وجود تو با تو بیان
۳۷
- شماره ۳۶: هر سر که درین هر دو جهان داشتند
۳۸
- شماره ۳۷: گاه از غم او دست ز جان می‌شوی
۳۹
- شماره ۳۸: ای از تن منتقلب گذر ناکرده
۴۰
- شماره ۳۹: خوش باش که دل تمام می‌بازد
۴۱

- شماره ۴۰: دانی تو که مرک چیت از تن رستن
- ۴۲
- شماره ۴۱: مرک است خلاص عالم فانی را
- ۴۳
- شماره ۴۲: یک یک نفست زمان تو خواهد بود
- ۴۴
- شماره ۴۳: چون اصل اصول هست در نقطه جان
- ۴۵
- شماره ۴۴: تا مرغ دلم شیوه و مساز شناخت
- ۴۶

شماره ۱: ای بلبل روح بتلا ماند های

ای بلبل روح بتلا ماند های	کاند رپی این دام بلا ماند های
خوکرده های اندر قفس خانه تنگ	واگاه نهایی کز که جدا ماند های

شماره ۲: ای روح! تویی به عقل موصوف آخر

ای روح! تویی به عقل موصوف آخر	عارف شووره طلب به معروف آخر
چون باز سفید دست سلطانی تو	ویرانه چه میکنی تو چون کوف آخر

شماره ۳: ای مرغ عجب! ستارگان چینه تست

ای مرغ عجب! ستارگان چینه تست از روز الست عهد دیرینه تست
کر جام جهان نمای میجویی تو در صندوقی نهاده در سینه تست

شماره ۴: که در غم روزگار و که در قمری

که در غم روزگار و که در قمری
از هر چه در اوفتاد های میهری
ای طوطی جان! چه میکنی در شهری
کانباندهندت شگری بنهری

شماره ۵: ای جان! چو تو از عالم بیچون آیی

ای جان! چو تو از عالم بیچون آیی در حسن زهرچه هست افزون آیی
در پرده نفس ماندگی صبرم نیست تا آنچه تویی ز پرده بیرون آیی

شماره ۶: ای روح! درین عالم غربت چونی

ای روح! درین عالم غربت چونی	بیانمہ پایگاہ و رتبت چونی
سلطان جهان قدس بودی، اکنون	در صحبت نفس شوم صحبت چونی

شماره ۷: ای باز خرد! مباحش کمره آخر

ای باز خرد! مباحش کمره آخر باز آ می به سوی ساعد شاه آخر
تو یوسف مصر قدسی ای جان عزیز! تا کی باشی در بن این چاه آخر

شماره ۸: ای جان شریف! ترک این دنی کیر

ای جان شریف! ترک این دنی کیر وز جسم ره عالم پر معنی کیر
ای جوهر پاک! قیمت خود شناس بگذر ز ملا و ملاّی کیر

شماره ۹: ای ببل روح چندبازی مکسی

ای ببل روح چندبازی مکسی	پربازکن وبه عرش رود نفسی
تاکمی بسته پالان آخر	پالان نتوان نهاد بر مرغ کسی

شماره ۱۰: بر جان وتن بیش بها میکريم

بر جان وتن بیش بها میکريم	بر فرقت این دو آشنا میکريم
ای جان وتن به یکدگر یافته انس	بر روز جدائی شما میکريم

شماره ۱۱: بابا. نشین که هر دو هدم بودیم

بابا. نشین که هر دو هدم بودیم	با یکدیگر پیش ز عالم بودیم
ای آنکه هزار ماه در تو نرسد	کویی که هزار سال با هم بودیم

شماره ۱۲: دل را که هزار باره در خون کشمش

دل را که هزار باره در خون کشمش	وقت است که در خطِ پیچون کشمش
وان شایه پردگی که جان دارد نام	مویش کیرم ز پرده بیرون کشمش

شماره ۱۳: ای آن که به قدر برتر از افلاکی

ای آن که به قدر برتر از افلاکی	میسنداری کانسجه تویی از خاکی
در خویش غلط مکن میندیش و بدانک	ذاتی عجبی و جوهری بس پاکی

شماره ۱۴: ای آن که در این ره صفاندیش نه‌ای

ای آن که در این ره صفاندیش نه‌ای	یخویشنی که عالم خویش نه‌ای
هرگز صفت ترا صفت نتوان کرد	صورت مکن اینکه صورتی بیش نه‌ای

شماره ۱۵: چیزی که توئی زین تن مسکین تونهای

زین، هشت پسن و چار پیشین تونهای	چیزی که توئی زین تن مسکین تونهای
مپنداری که این توئی، این تونهای	زین ده حس و هفت عضو بکریز و سه روح

شماره ۱۶: بندیش که بر زمین نه‌ای آن که تویی

بندیش که بر زمین نه‌ای آن که تویی	واجرام فلک نشین نه‌ای آن که تویی
چون جوهر تو، به چشم سرنوین دید	در خود منکر که این نه‌ای آن که تویی

شماره ۱۷: ای و هم و خیال و حس تو رهن تو

ای و هم و خیال و حس تو رهن تو	بشناس که نیست جان تو در تن تو
این سرز سرگزاف نتوان دانست	این جز به تکلر نشود روشن تو

شماره ۱۸: آن ذات که جسم و جوهرش اسم بود

آن ذات که جسم و جوهرش اسم بود	در جسم بدان که قابل قسم بود
فی الجمله یقین بدان که هیچ شکلی	کر جان تو در جسم بود جسم بود

شماره ۱۹: کر مرغ دلت کار روش ساز کند

کر مرغ دلت کار روش ساز کند	دج دل تو خزینہ راز کند
ور پرند ہی ز نور معنی اورا	چون بشکند این قفس، چه پرواز کند

شماره ۲۰: ای بس که فلک در صف انجم کرد

ای بس که فلک در صف انجم کرد	تایک مردم تمام مردم کرد
جان تو کبوتریست پریده ز عرش	هرگاه که بادی نشو کم کرد

شماره ۲۱: جانی که به نور حق ندارد امید

جانی که به نور حق ندارد امید	در عالم او نام ماند جاوید
چون ذره ناپسیر بود در سایه	چون کودک یک روزه بود در خورشید

شماره ۲۲: جانی که نہفت زنگ دنی اورا

جانی که نہفت زنگ دنی اورا روشن نکند صیقل معنی اورا
هرگز غم دنی بسر آرد عمری چه بهره بود ز ذوق عقبی اورا

شماره ۲۳: هر دیده که راه بینشانی شناخت

هر دیده که راه بینشانی شناخت	در پرده باند و زندگانی شناخت
هر چند که جاوید بقائش دهند	میدان که بقاء جاودانی شناخت

شماره ۲۴: کر نفس تو بسملی شود تا دانی

کر نفس تو بسملی شود تا دانی سر تا پایت دلی شود تا دانی
یک عضو چو جوهری پوشیده است کردل نکنی گلی شود تا دانی

شماره ۲۵: ستری که به تورسدز خود پنهان دار

استید همه به درویدرمان دار	ستری که به تورسدز خود پنهان دار
و آن آینه در برابر جانان دار	والکاه ز جان آینه‌ای ساز مدام

شماره ۲۶: در هر دو جهان هر چه عجب داشتهای

در هر دو جهان هر چه عجب داشتهای	در باطن خویش روز و شب داشتهای
از جان تو اگر صبر کنی یک چندی	بیرون نشود هر چه طلب داشتهای

شماره ۲۷: پنهان گهریست در پس پردهٔ راز

پنهان گهریست در پس پردهٔ راز و نذر طلبش خلق جهان در تک و تار

باهر دو جهان زیر و زبر میآیی باخوشتن آسی تا گهریابی باز

شماره ۲۸: از پرده خود برون شدن عین خطاست

از پرده خود برون شدن عین خطاست	زیرا که برون پرده کردی کم و کاست
در پرده کز چند دوی از چپ و راست	در پرده دل نشین که راهت آنجاست

شماره ۲۹: هر چند که کارهای تو بسیار است

هر چند که کارهای تو بسیار است	از جزوبه سوی کل شوی، آن کاریست
هر خاصیت که در دو عالم تقد است	در جوهر تو زان همه نموداریست

شماره ۳۰: هر جان که ز حق حمایتی افتاده‌ست

هر جان که ز حق حمایتی افتاده‌ست در هر دو جهان عنایتی افتاده‌ست

هر روح که هم ولایتی افتاده‌ست در عالم بینهایتی افتاده‌ست

شماره ۳۱: آنجا که فروغ عالم جان بینی

خورشید و قمر را اثر می زان بینی	آنجا که فروغ عالم جان بینی
طاووس فلک را کس خوان بینی	در عالم جان چو قدسیان خوان بنهند

شماره ۳۲: چون آینه پشت و روشو دیکسانست

چون آینه پشت و روشو دیکسانست هم این ماند همان، نه این نه آنت
امروز چنانکه جانب در جسم کم است فردا جسم تو کم شود در جانب

شماره ۳۳: هر راز که هم پردهٔ جان تو شود

هر راز که هم پردهٔ جان تو شود	آنست که تقد جادوان تو شود
تا وارد غیبی سفر است آن تو نیست	هر که که مقیم گشت زان تو شود

شماره ۳۴: تن از پی کار خویش سرگردان است

تن از پی کار خویش سرگردان است

جان بر سر ره منظر فرمان است

رازی که به سوزش کاود تن تو

دریاد یاد اندرون جان است

شماره ۳۵: کردم ورق وجود تو با تو بیان

کردم ورق وجود تو با تو بیان	تا کی باشی در ورق سود و زیان
هر چیز که در هر دو جهان است عیان	در جان تو هست و تو برون شوز میان

شماره ۳۶: هر سرکه درین هر دو جهان داشتند

از برنثار فرق جان داشتند	هر سرکه درین هر دو جهان داشتند
با جانت همیشه در میان داشتند	هر چنبره که در پرده نمان داشتند

شماره ۳۷: گاه از غم اودست ز جان میثویی

گاه از غم اودست ز جان میثویی که قصه اوبه در دودل میگوینی
سرکشته چرا کرد جهان میثویی کار از تو برون نیست کرا میجویی

شماره ۳۸: ای از تن منقلب گذرنا کرده

ای از تن منقلب گذرنا کرده	جان را به سفر ایل بصرنا کرده
کوهر نشوی تا سفر جان نکنی	کوهر نشود قطره سفرنا کرده

شماره ۳۹: خوش باش که دل تمام میازرهد

خوش باش که دل تمام میازرهد	وز مخنت ننگ و نام میازرهد
طوطی تو از قفس اگر بازرهد	طاووس دلت ز دام میازرهد

شماره ۴۰: دانی توکه مرگ چیت از تن رستن

دانی توکه مرگ چیت از تن رستن
یعنی قفس ببل جان بشستن
برخاستن از دو کون و خوش بشستن
از خویش بریدن و بدو پیوستن

شماره ۴۱: مرگ است خلاص عالم فانی را

مرگ است خلاص عالم فانی را	درهم چه کشی ز مرگ پیشانی را
گر مژده تن تو را مرگ رسید	با مرگ چکار جان تو با جانی را

شماره ۴۲: یک یک نفست زمان تو خواهد بود

یک یک نفست زمان تو خواهد بود یک یک قدمت مکان تو خواهد بود

هر چیز که در فکرت تو می‌آید آن چیز همه جهان تو خواهد بود

شماره ۴۳: چون اصل اصول هست در نقطه جان

چون اصل اصول هست در نقطه جان	نقش دو جهان ز جان توان دید عیان
هر چنبره که دیدهای تو پیدا و نهان	در دیده تست آن نه در عین جهان

شماره ۴۴: تامرغ دلم شیوه دمساز شناخت

تامرغ دلم شیوه دمساز شناخت	درسوز روش قاعده راز شناخت
هر روز، هزار ساله ره درخود رفت	تادر پس پرده خویش راباز شناخت